

درس خارج اصول استاد لاریجانی عنوان عام: مباحث الفاظ

جلسه ۲۳۱، ۸۱/۱/۱۹ عنوان خاص: روش‌شناسی مباحث الفاظ (۲)

بحث در اشکالاتی بود که راجع به توصیفات و تبیینات زبانی مطرح است. ابتدا نکته‌ای درباره بحث گذشته بیان می‌شود. دیروز کلامی از شهید صدر، در باب کار اصولیون در باب زبان، نقل شد که ایشان بر این نکته تاکید داشتند که برخی یافته‌های اصولیین همان است که مثلاً در فلسفه جدید تحلیلی و یا در منطق ریاضی مورد بحث قرار گرفته است. ایشان در صفحه ۹۶ معالم جدیده فرمودند: در مجال فلسفه زبان، فکر اصولی از جدیدترین گرایشها در منطق صوری امروزی یعنی منطق ریاضی، که ریاضیات را به منطق و منطق را به زبان بر می‌گرداند و وظیفه اصلی فیلسوف را تحلیل زبان می‌داند، سبقت گرفته است. اصولیون از قرون قبل به تحلیل زبان پرداخته و نمونه آن بحثی است که در معنای حرفی و... مطرح کرده‌اند. دیروز گفتیم هدف منطق ریاضی این که شما گفتید نیست. برخی تذکر دادند که برخی از منطق دانهای ریاضی مثل فرگه و راسل همین کار را می‌خواستند انجام دهند. یعنی می‌خواستند ریاضیات را به منطق برگردانند و می‌گفتند با مفاهیم منطقی صرف می‌توانیم ریاضیاتی بنا کنیم که تنها بر اساس مفاهیم منطقی بنا شده باشد. پس این اشکال به شهید صدر به نحو اطلاق وارد نمی‌باشد. من در مراجعه مجدد دیدم چند بحث در اینجا وجود دارد، یکی اینکه کار فرگه و راسل صرفاً این نبود که بگویند ریاضیات به منطق برمی‌گردد، بلکه آنها اتحاد آن دو را بیان می‌کردند، گرچه آن ارجاع را هم دارند. کتاب مفصلی و خوبی در باب تاریخ منطق از ویلیام نیل هست که منطق را از زمان ارسطو تا زمان حاضر دنبال کرده است. در آنجا تصریح می‌شود که حرف مثل فرگه این بوده که ریاضیات با منطق متحد است. یعنی گرچه می‌گوید منطق قابل ارجاع به ریاضیات است، ولی طبیعتاً عکس آن را هم باید بگوید، چون معتقد است که آنها با هم متحد می‌باشند. راسل هم همینطور است.

ولی نکته مهمتر اینکه اصلاً منطق ریاضی را باید از این اهداف برخی افراد جدا کرد. منطق ریاضی منطق صوری خاص و دقیقی است که منطق را به صورت ریاضی در می‌آورد. ماهیت منطق ریاضی، ارجاع منطق به ریاضیات و یا ریاضیات به منطق نیست. این ادعای دیگری است که در بحثی به نام مبنای حساب یا ریاضیات باید مطرح شود که آیا به منطق بر می‌گردند یا نه؟ منطق

ریاضی، منطقی رمزی است بر وزان ریاضیات، دارای مفاهیم و اصول تعریف شده و قدمهای روشن در استنباط که مهمترین کار آن همین است که مشخص کند چگونه از یک قضیه، قضیه دیگر استنباط و نتیجه گرفته می شود. درست مثل کاری که در ریاضیات انجام می شود. این ماهیت منطق ریاضی است. لذا همانطور که عرض شد، برخی از ریاضیدانها درست عکس آن کار را می خواستند انجام دهند. در همان کتاب، ویلیام نیل تصریح می کند که یکی از بنیانگذاران منطق ریاضی جورج بول، هدفش این بود که ثابت کند منطق، بخشی از حساب یا ریاضیات است. به این معنی که اگر ما تنها مفاهیم حساب را داشته باشیم کفایت می کند که مفاهیم منطقی را بر اساس آن تعریف کنیم. می توانیم مثلاً استنتاج را با بعلاوه و یا قضایا را مثلاً به عدد تعریف کنیم. و این کار - یعنی ارجاع منطق به ریاضیات - در منطق ریاضی به لحاظ تاریخی هم صورت گرفته است.

نکته دوم این که مقصود از ارجاع منطق به لغت و زبان را نمی فهمیم. این نکته هم که وظیفه اصلی فیلسوف را تحلیل زبان می دانند، اصلاً نیازی به منطق ریاضی ندارد و هدف فیلسوفان تحلیل زبانی این است. پس این بحثها از اول وجهی نداشت. شما از اول می فرمودید در غرب فیلسوفان تحلیلی هستند که قائلند کار اصلی فیلسوف تحلیل زبان است و اصولیون بر آن ها سبقت گرفته اند. ربط اینها با منطق ریاضی دشوار است. گرچه بسیاری از فیلسوفان تحلیلی اولیه، منطق دان هم بودند، ولی این دو ماهیتاً قابل تفکیک می باشند. لذا برخی از منطق دانهای ریاضی، فیلسوف تحلیلی به این معنا نیستند که قائل باشند تنها وظیفه اصلی فیلسوف، تحلیل زبان است. شاید برخی از کارهای راسل اینگونه باشد. البته با حرفهای مثل ویتکنشتاین سازگار می باشد. پس فرمایشات ایشان به لحاظ تاریخی قابل تایید نمی باشند. گرچه آن نکته هم مطلب درستی است که در مقام ارجاع برخی از منطق دانهای ریاضی، منطق را می خواستند به ریاضیات ارجاع دهند و یا بگویند آن دو با هم متحدند.

اما بحث اصلی ما به اینجا کشید که در علم اصول ادعاهای مختلفی در باب زبان وجود دارد. این ادعاها را از یک منظر می توان در دو قالب ریخت: برخی از این ادعاها به شکل توصیفات زبانی است و برخی دیگر به شکل تبیینات زبانی. توصیفات یعنی بیان آنچه در زبان واقع می شود. مثل اینکه گفته شود: لفظ انسان و بشر مترادف می باشند. این یک توصیف زبانی است. گاهی این را تعمیم می دهیم و می گوییم: دو لفظی مترادف است که دارای معنای واحد باشند. گاهی هم تحلیل

و تعلیل می‌کنیم که چگونه ممکن است دو لفظ یک معنا داشته باشند؟ اصلاً چنین چیزی امکان دارد یا نه؟ مثلاً در توصیف انشاء "بعت" می‌گوییم: اینجا اراده متکلم، استعمال لفظ در معنی، قصد معنی و... وجود دارند. زمانی هم این را تعمیم می‌دهیم و می‌گوییم: انشاء هر مضمون دیگر هم همینطور است. گاهی هم تبیین و تعلیل می‌کنیم که چگونه چنین پدیده‌ای رخ می‌دهد؟ چطور می‌شود متکلم مضمونی را با این مقومات ایجاد می‌کند؟ آقای سرل در کتاب فعل گفتاری، تعمیمات را هم جزء تبیینات به حساب آورده و می‌گوید: ما دو کار می‌توانیم بکنیم یکی توصیفات زبانی که بگوییم در زبان چه رخ می‌دهد؟ و یکی هم تحلیلات زبانی که تعمیم، تحلیل و تعلیل آنها می‌باشند. اما - هرچند خیلی مهم نیست - معقول‌تر آن است که تعمیم را جزء توصیف قرار دهیم و نه تحلیل.

این جا دو بحث مهم وجود دارد: یکی بحث جدیدی است و در سیاق تفکرات اصولی ما چنین چیزی مطرح نبوده اما در مغرب زمین به خاطر گرایشهای مبنایی در تجربه گرایی و... چنین تفکری رخ داده و پروژه عظیمی در باب فلسفه زبان را باعث شده، که اگر درست باشد، اصولین هم مانند فیلسوفان زبانی با مشکلات متعددی مواجه خواهند گردید که ناچار به حل آنها خواهند بود. بحث دوم راجع به این است که چگونه توصیفات و تبیینات زبانی اثبات می‌شوند؟ این بحث مهمی است که هر اصولی با آن مواجه است. سرتاسر مباحث الفاظ، ادعاهای زبانی هم به شکل توصیف و هم به شکل تبیین به چشم می‌خورند، چگونه می‌توان آنها را اثبات کرد؟

راجع به بحث اول باید گفت: در مغرب زمین گرایشی وجود دارد که از تجربه گرایی نشأت گرفته و نماینده معاصر آن کواین می‌باشد. که مدعی هستند چه در مباحث زبان و چه در مباحث غیر زبان مثل فلسفه اگر خواستیم چیزی را تعریف کنیم، آن تعریف باید بر اساس مصادیق و معیارهای عینی باشد و نمی‌توان آن را به امور ذهنی و درونی ارجاع داد. به تعبیر آنها باید **extentional** - یعنی بیرونی و مصداقی - باشد و نه **intertional** - یعنی ذهنی و معنایی و قصدی - مثلاً اگر می‌خواهید سیب را تعریف کنید، نگوئید سیب ماهیتی دارد که با توجه به آن، به مصادیق آن می‌رسیم، بلکه دقیقاً باید معیاری عینی و بیرونی ارائه کنید که مصداقهای سیب را برای ما مشخص و دقیقاً مرز مصداقهای آن را از غیر سیب جدا کند. مثلاً اگر گفته شود: هر لفظی با A شروع شود، در زبان انگلیسی فلان حکم را دارد، این یک معیار مصداقی و عینی است. یعنی

مصادقه‌های خود را مشخصاً نشان می‌دهد. عینی هم هست، لفظ A لفظی است که در خارج وجود دارد و می‌توان آن را مشاهده کرد، اما اگر به معنی ارجاع دادیم، معنی یک امر درونی و ذهنی است و نه یک امر بیرونی و واقعی. پس این ادعا اینست که چه در باب زبان و چه غیر زبان، تعریف‌های ما نباید درونی و ذهنی باشند، بلکه باید مصداقی، عینی و بیرونی باشند، به طوری که اگر آن را به کامپیوتر دادیم، بتواند مصداقه‌های آن را مشخص کند. یعنی با روش‌های مکانیکی بتوانیم از آن لفظ به مصداقه‌های آن برسیم.

وقتی این کبری در باب توصیفات زبانی پیاده شود، فیلسوفان زبانی و اصولیون را با مشکل عظیمی مواجه می‌کنند. چون بسیاری از ادعاها در باب زبان به امور درونی برمی‌گردد. مثلاً در تعریف مترادف می‌گویند: دو لفظ که یک معنی داشته باشند. معنی، یک امر درونی است. یا در غرب قضیه تحلیلی را قضیه‌ای می‌دانند که معنای محمول از بطن موضوع بیرون آید، این هم همانطور است. لذا یکی از دعاوی معروف کواپن در فلسفه معاصر این است که اصلاً تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی اشتباه است. در مقاله معروف دو جزمی گرایی تجربه گرایی، یکی از اشکالاتی که به تجربه گرایی دارد، همین تفکیک بین قضایای تحلیلی و ترکیبی است. یک دلیل آن این است که در آن به مفاهیم درونی و ذهنی ارجاع شده است. خود معنا را هم از این سنخ می‌داند. سراسر مباحث الفاظ اصول با معنی مرتبط است. مثلاً گفته می‌شود لفظ برای معنا وضع می‌شود. اشتراک لفظی این است که یک لفظ دو معنای مختلف داشته باشد و یا مترادف این است که دو لفظ یک معنی داشته باشد. و... ایشان معتقد است لفظ معنی، مفهوم غیر روشنی است که هیچ تعریف مصداقی عینی برای آن نمی‌توان ارائه کرد و اگر با چنین مفاهیمی در فلسفه روبرو شدیم باید آنها را کنار بگذاریم.

اگر این روش برخورد با مباحث الفاظ درست باشد، واقعاً اصولیین را هم با مشکل مواجه می‌کند. در مقابل این شبهه، چند مقابله صورت گرفته است: یکی اینکه گفته شود در باب معنی، تحلیلی، مترادف و... تعریف‌های مصداقی وجود دارند و به دنبال یافتن چنین تعریف‌هایی برای آنها باشیم. یعنی دنبال معیارهای عینی باشیم که اینها را می‌نمایاند. جوابی نیز آقای سرل می‌دهد و جوابی هم ما داریم. جواب ما این است که معنا چه در باب لفظ معنا یعنی معنای لفظ معنا و چه در باب معنای الفاظی مثل سیب و... ذهنی، قصدی و التفاتی می‌باشند. اگر معنای الفاظ را ماهیت بدانیم، ماهیت

که ذهنی نیست. این حرف - که در ذهن بسیاری هست - حرف نادرستی است که معنی را در ذهن می‌دانند. معنی همان ذاتی است که با لفظ بر آن دلالت می‌شود. آن ذات، ذات است و می‌تواند در ذهن بیاید و می‌تواند در خارج باشد. ماهیت انسان که در ذهن نیست، می‌تواند در ذهن بیاید و وجود ذهنی پیدا کند، همانطور که می‌تواند وجود عینی هم پیدا کند. به تعبیر دیگر حیطه معانی، حیطه ذهنیات نمی‌باشند، بلکه واقعیات هستند. ماهیات و ذوات، حیطه مستقل به خود دارند. درست است که صقع ذوات، حیطه وجود نیست، ولی حیطه تحلیل وجود است. اشیاء موجود، به ماهیت و وجود تحلیل می‌شوند و گاهی می‌گوییم معدوم هستند. حیطه ذوات غیر از حیطه امور ذهنی است.

پس ما یک بحث صغروی داریم که چه کسی گفته معنای لفظ معنا و معنای لفظ سیب و معنای قضیه تحلیلی، در ذهن هستند و یا دارای حیث التفاتی هستند؟ پس مخصوصاً با توجه به آنچه قبلاً هم گفتیم که در باب معانی الفاظ به یک ماهیت اجمالی اشاره می‌شود، چه ماهیات واقعی و چه ماهیات اعتباری، مثلاً لفظ سیب به ماهیتی اشاره می‌کند که اجمالاً این مصداقش است و از اوصافش هم خبر ندارم، می‌توان در مورد معنا گفت: این ماهیت در ذهن نمی‌باشد. ماهیت صقع تحلیل است و مقید به وجود ذهنی نیست. در تحلیل، ماهیت هم به عالم خارج منتسب می‌شود و هم به عالم ذهن. درست است که این تحلیل را ذهن انجام می‌دهد اما ماهیت کلاً ذهنی نیست و اینطور نیست که در عالم خارج ماهیت نداشته باشیم. این بحث را نباید با بحث اصالت وجود و ماهیت خلط کرد. اصالت وجودی هم قبول دارد که این وجود خارجی دارای حدی است، منتهی حرف او این است که حد وجودش به همین وجود است و نه به وجود دیگر. نمی‌گوید حد نداریم، بلکه می‌گوید این حد به همین وجود موجود است و نه به وجود دیگر. پس حدود در خارج جدای از وجودات نیستند. ذهن، موجود را به وجود و حد تحلیل می‌کند، ولی همانطور که آن حد را به ذهن نسبت می‌دهد، آن را به خارج هم نسبت می‌دهد. هم انسان بیرونی به وجود و حد انسانیت تحلیل می‌شود و هم انسان ذهنی. پس حتی فلاسفه اصالت وجودی هم انکار نمی‌کنند که می‌توانیم یک حیطه ذواتی را تصور کنیم که وجود و عدم را به آن نسبت دهیم. گرچه می‌گویند وقتی وجود را به ماهیت نسبت می‌دهیم، یک مجاز عقلی دقیق صورت می‌گیرد که آن منافاتی با بحث ما ندارد. ما نمی‌گوییم که آن حیطه مستقل، به وجود استقلالی هم موجود است،

بلکه می‌خواهیم بگوییم: ذهن ما ماهیت و حد را، به آنچه در ذهن باشد، نمی‌شناسد. پس این مشکل - ذهنی گرفتن معنی - هم در فلسفه زبان غربی مطرح است و هم در اصول ما. ولی ما به لحاظ صغروی قبول نداریم که در باب معنای لفظ معنا و معنای تحلیلی و مترادف و... به امور ذهنی اشاره می‌کنیم.

نویسنده کتاب فعل گفتاری، حرف دیگری دارد که آن هم حرف درستی است. ایشان می‌گوید: ما قبول داریم که برای تعریف معنا و مترادف و تحلیلی و... معیار عینی نداریم. ولی این کبری را نمی‌پذیریم که اگر معیار عینی نداشتیم، معنا ناقص و قابل فهم نیست. بلکه ادعای ما این است که بسیاری از مفاهیم را چه در زبان و چه در غیر زبان می‌فهمیم و یک فهم ارتکازی از آن داریم، در عین حال که معیار عینی برای تعیین مصادیق آن نداریم. چه کسی گفته اگر نتوانستیم تعریف عینی یا مصداقی ارائه دهیم، آن معنا را باید کنار بگذاریم؟ مثلاً برای لفظ معنا، تعریف مصداقی ندارم، اما از این لفظ چیزی می‌فهمم و ارتکازی نسبت به فهم معنای این لفظ دارم. راجع به لفظ مترادف هم همینطور است. ارتکازاً از آن چیزی می‌فهمم، حتی اگر نتوانم معیاری مصداقی و عینی، برای تعیین مصادیق آن ارائه دهم. پس دلیلی بر کنار گذاشتن آن نمی‌بینم. این کبرای مدعای شما، کبرای نادرستی است و شاهد آن هم این است که بسیاری از این بحثها و حتی اشکالات بر تعاریف، مبتنی بر یک فهم ارتکازی قبلی است. مثلاً فرض کنید مترادف را به هم معنایی تعریف می‌کنیم، حال اگر کسی بگوید: هر لفظی با "ب" شروع شود، با هر لفظی که با "الف" شروع شود، هم معنی می‌باشد. این یک تعریف مصداقی عینی است، اما همه قبول دارند که این ربطی به مترادف ندارد. سؤال ما این است که چرا اینگونه است؟ اگر ما از لفظ مترادف چیزی نمی‌فهمیم، چگونه می‌گوییم این تعریف با مترادف ربطی ندارد. پس ما راجع به مترادف چیزی می‌فهمیم که می‌گوییم این تعریف ربطی به آن ندارد.

مثالی هم که کواین بعنوان نقض بر قضایای تحلیلی و ترکیبی بیان کرده این است: قضیه "همه سبزه‌ها ممتد هستند"، تحلیلی است یا ترکیبی؟ او می‌گوید: من نمی‌دانم تحلیلی است یا ترکیبی؟ پس معلوم می‌شود مفهوم تحلیلی یک مفهوم مبهم و غیر دقیقی است. پس همین که نمی‌توانیم بفهمیم این قضیه تحلیلی است یا ترکیبی، به این معنی است که این تعریف، مصداقهای خود را نمی‌تواند به ما نشان دهد. پس آن را کنار می‌گذاریم. آقای سن می‌گوید من هم با شما موافقم که

قضیه "همه سبزه‌ها ممتد هستند"، روشن نیست که تحلیلی است یا ترکیبی؟ اما همین حرف، متوقف بر این است که معنایی از ترکیبی و تحلیلی فهمیده باشید. اگر چیزی از آن معانی نمی‌فهمید، چگونه می‌گویید نمی‌دانیم این مصداق تحلیلی است یا ترکیبی؟ شما از مفهوم چیزی می‌فهمید ولی نمی‌دانید این مصداق آن هست یا نه؟ از اینجا است که ایشان می‌گویند: راهی که این منتقدین چون کواین و... پیش گرفته‌اند، به یک معنی پارادوکسیکال است. چون شما دارید نقض می‌کنید و در نقضها به صورتی پیش فرض گرفتید که ما یک فهم ارتکازی و ابتدایی از این معانی داریم، و بعد آن را نقض می‌کنید.

حرف نهایی ایشان که به نظر من حرف کاملاً درستی است، این است: فرض کنید برای بسیاری از الفاظی که در علم اصول و فلسفه زبان به کار می‌بریم مثل معنی، مترادف، تحلیلی، اشتراک و... نتوانیم تعریفی عینی و مصداقی عرضه کنیم، و دایره مصداق آن را به روشنی مشخص کنیم، ولی این باعث نمی‌شود که از تحلیلات و توصیفات خود دست برداریم. به هر حال بحث در باب توصیفات و تحلیلات زبانی، کاملاً معقول است. چون ما در عین حال که مصداق این الفاظ را نمی‌توانیم دقیقاً تشخیص دهیم، ولی یک فهم ارتکازی و شهودی از معنای آنها داریم. ما با اشاره به مفهوم ماهیت سیب یک فهم ارتکازی از لفظ سیب داریم. هر چند گاهی این مشکل پیش آید که نتوانم تشخیص دهم که میوه‌ای سیب است یا گلابی؟ ولی در هر حال مفهوم سیب، اینقدر قابل فهم است که گاهی بگوییم قطعاً این سیب است و گاهی قطعاً بگوییم این سیب نیست. مثال دیگر اینکه در بحث تحلیلی و ترکیبی، اگر گفتیم: تحلیلی عبارت است از قضیه‌ای که معنای محمول از بطن موضوع در آید، قضیه "سیب ترش است" مسلم است که تحلیلی نیست. چون مفهوم ترشی از مفهوم سیب در نمی‌آید. و قضیه "انسان بشر است" قطعاً تحلیلی است. ممکن است که مواردی هم باشد که نتوانم تشخیص دهم که ترکیبی است یا تحلیلی، اما این مانع از آن نمی‌شود که گفته شود یک فهم ارتکازی و شهودی از معنای تحلیلی دارا هستیم. مترادف و معنا هم همینطور می‌باشند.

نتیجه اینکه در مقابل این اشکال حداقل به دو شکل می‌توان پاسخ داد: یکی اینکه گفته شود این معانی اصلاً ذهنی نیستند. و دیگر اینکه بگوییم ما قبول نداریم که اگر معیار عینی نداشتیم، باید

مفهوم را کنار بگذاریم. ما می خواهیم بگوییم به کار بردن لفظ معنی و مترادف و... به همان مقدارِ
بکار بردن سایر الفاظ بیرونی، معقول می باشد.

<http://forums.1zokr.com> انجمن های تخصصی دروس حوزه علمیّه قم

<http://1zokr.com>

Copyright © 1Zokr.Com

تمام حقوق محفوظ است، نقل تمام یا بخشی از مطالب حتا با ذکر نام منبع، ممنوع و محدود است.